

سفری به سرزمین‌های بیگانه برای برگشت به خانه

باسمه تعالی

در این سفر یعنی در سفرِ به سوی سرزمین‌های بیگانه، چون به وطن برگشتیم، وطن، دارایی‌های خود را به سوی ما می‌گشاید. به همان معنایی که جناب حافظ متذکر شد که:

| | |
|---|--------------------------------------|
| سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد | وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد |
| گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است | طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد |
| مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش | کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد |
| دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست | واندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد |
| گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم | گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد |
| بی دلی در همه احوال خدا با او بود | او نمی‌دیدش و از دور خدا را می‌کرد |

تا ما نسبت خود را با حقیقت دوران خود قطع نکرده‌ایم، آن حقیقت همواره چهره‌های پنهان خود را بر ما می‌گشاید و این طور نیست که یک بار برای همیشه انجام گیرد و تمام شود، تا ما عهد خود را با آن حقیقت پایدار نگه می‌داریم، گشودگی‌ها ادامه دارد.

۱- ما باید به این هوشیاری نایل شویم که بتوانیم به سخن وجود یا لوگوس گوش بسپاریم تا سخن ما سخنی اصیل شود و «وجود» به کلمه درآید. از این جهت باید نگهبان کلمه‌ای بود که نمایاندن وجود باشد. در این صورت تفکر و معنویت به هم آمیخته می‌شوند. امروز در این تاریخ گوش دادن به انقلاب اسلامی، گوش سپردن به «وجود» است برای آن که سخن اصیل بگویید.

۲- تفکر، نسبت وجود را با ذات آدمی متحقق می‌کند. در تفکر، «وجود» به زبان می‌آید از آن جهت که انسان خود را در وجود یافته و خود را آشکار می‌کند. آری! پس

زبان، خانه‌ی وجود است، همچنان‌که انسان در وجود، انسان است. پس انسان با زبان، انسان است اگر زبان، گزارش‌گر وجود که در این دوران همان انقلاب اسلامی است.

۳- چگونه می‌توان نگاهی‌انقلاب‌اسلامی بود اگر آن را حقیقت وجودی دوران ندانیم؟ آیا جز با گوش‌سپردن به آن از طریق وجود خود و به زبان آوردن تعلق خاطری که به آن داریم می‌توانیم بار سنگین این مسئولیت این دوران را به دوش بگیریم؟

۴- همان‌طور که انسان‌ها واجد ناخودآگاهی فردی هستند، ناخودآگاهی جمعی دارند و در ناخودآگاه جمعی همه‌ی افراد قوم شریک‌اند، خودآگاهی جمعی فراتر از زمان و مکان، انسان‌ها را در بر می‌گیرد، در حالی که ممکن است هنوز ندانند به چه حقیقتی رسیده‌اند.^۱ حقیقت به صورت رخداد در تاریخ ظهور می‌کند و معرفت خاصی را به انسان‌ها متذکر می‌شود، مثل حضور در مرغزاری خوش منظره، مثل پرتو روشنایی در دل تاریکی.

رخداد تاریخی، یک نوع آشکارشدن است برای جان انسان، مثل فهمیدن‌های معمولی نیست، انسان در آن واقع می‌شود و اگر نسبت به آن خودآگاهی پیدا کند می‌تواند از آن تغذیه کند و با آن هماهنگ گردد، در آن صورت به داخل آن رخداد کشیده می‌شود و در آن حالت امری معنادار، اعتبار و مرجعیت خود را بر آن فرد یا ملت حاکم می‌گرداند و به آن ملت خطاب می‌کند و آن ملت آن معنا را از خود می‌کند و حاضر می‌شود با آن زندگی کند و به آن آری بگوید.

ما در انقلاب اسلامی در داخل رخداد حقیقت این دوران قرار گرفته‌ایم قبل از آن‌که فکر کنیم چگونه باید به آن باور داشته باشیم. پیش‌فهم‌هایی است در امری معنادار و

^۱ - قرآن در رابطه با آگاهی تاریخی که سپس به خودآگاهی تبدیل می‌شود، می‌فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» (آل عمران/ ۸۴) بگو ما به خدا و آن‌چه بر ما نازل شد ایمان آوردیم، نمی‌فرماید «ما أُنزِلَ عَلَيَّ» که تنها شامل پیامبر ﷺ شود. از این جهت یک ملت را در بر می‌گیرد.

معنوی که در «سنت» رخ می‌نمایند و در افق درونی انسان‌ها عالمی را به آن‌ها عطا می‌کند و انسان‌ها در آن عالم از خود، فهمی خاص پیدا می‌کنند. وظیفه‌ی ما جهت تفسیر این رخداد توجه به پشت‌صحنه‌ی آن است تا بیرون از فرهنگ مدرنیته، فهم تازه‌ای از خود پیدا کنیم و وارد تاریخی اثرگذار شویم.

۵- ندای بی‌صدای وجود، از ما گوش خاصی را طلب می‌کند. شهداء صدای بی‌صدای وجود این تاریخ را شنیدند. به همان معنایی که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ ذَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۲. در حین روزگاران عمرتان، نفحاتی به صحنه خواهد آمد، آگاه و هوشیار باشید و خود را در معرض آن نفحات قرار دهید.

۶- با توجه به این که هستی آدمی زبان‌مند است، پس زبان نمی‌تواند صرفاً وسیله‌ای در دست او باشد، بلکه زبان‌مندی و تفهّم، دو وجه یک نحوه‌ی هستی آدمی هستند. زبان به عبارت‌درآوردنِ تفهّم انسان است و تفهّم وجهی از درعالم‌بودنِ انسان می‌باشد. زیرا منشأ زبان، خودِ وجود است که در واژگان صورت‌بندی‌شده، به همان معنایی که انسان به وجود یا لوگوس گوش سپرده و آن را آشکار کرده و همان‌طور که وجود در عین آشکارگی عقب می‌نشیند، وجود در زبانِ آدمی در عین آشکارگی، پنهان می‌گردد. در این راستا به همان معنایی که انقلاب اسلامی ما را در بر می‌گیرد زبان خاص آن که نحوه‌ی هستی ما است باید به میدان آید که حاصل گوش‌سپردن به خدا در این تاریخ از طریق انقلاب اسلامی است.

۷- آدمی به ندای بی‌صدای هستی گوش می‌دهد و با زبان، آن را آشکار می‌کند. یعنی حقیقت، صامت نیست و در هر دوران سخنی دارد و باید با گوش‌سپردن به آن، با زبانی مناسب، آن حقیقت را آشکار کرد. در این صورت است که انسان در عین داشتن سخنی

اصیل، به معنای خود دست می‌یابد که آن معنا، ارتباط با حقیقت وجود است و پاسخ‌دادن به دعوت و ندای بی‌صدای حقیقت، و گرنه انسان‌ها همچنان در بی‌معنایی به‌سر می‌برند.

۸- وقتی انسان‌ها با حقیقت دوران به صورتی که مناسب ارتباط با آن است، مرتبط شوند عملاً خودِ زبان است که گفتِ خویش را به آدمی نشان می‌دهد. در این حال شنیدن و گفتن به صحنه آمده است، شنیدن سخن هستی و اظهار آن به همان صورتی که مولوی می‌گوید: «به طریق ترجمانی من از او سخن بگیرم به شما جواب گویم»

۹- از آن جایی که با هم‌زبانی با «وجود» بین آدمیان هم‌زبانی برقرار می‌شود، تنها با قرارگرفتن در درک حقیقت دوران یعنی انقلاب اسلامی، تفکر و هم‌زبانی ممکن می‌گردد و انسان‌ها آینه‌ی همدیگر می‌گردند و هرکس می‌تواند آن ندای بی‌صدا را به یاد دیگری آورد، و سکنی‌گزیدن در فضای انقلاب اسلامی شروع می‌شود.

۱۰- سکنی‌گزیدن باید در خود آدمی باشد، در هستیِ آدمی، هستی گشوده‌ی او و قرب او و اُنس او با دیگران. و انسان در مسیر سکنی‌گزیدن به اصالت خود دست می‌یابد و این تنها با درک حقیقت دوران محقق می‌شود و موجب می‌شود ما منزل‌گزینیم و خود را در برابر الوهیت دورانِ خود بسنجیم. آیا در این تاریخ آغوش خداوند همان تاریخ گشوده‌شده توسط انقلاب اسلامی نیست که شهداء را به میهمانی بزرگ دعوت نمود و آن‌ها آن را پذیرفتند و سیاهی شب را با همه‌ی گستردگی به هیچ گرفتند؟ این یعنی در عین آن که انسان روی زمین است نظر بر آسمان دارد. انسان با چنین پیوندی - پیوند بین زمین و آسمان- انسان می‌شود.

۱۱- انقلاب اسلامی بستر زندگی انسان بر روی زمین است، در حالی که نظر به آسمان دارد. امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آمد تا ما در عین زندگی بر روی زمین، در قرب الهی به‌سر ببریم و با زبان و عمل، گزارش‌گرِ چنین دریافتی باشیم و معنای بودن‌مان فراموش نشود و در آوراگیِ بازگشت به خانه، سکنی‌گزیدن را رقم بزنیم و این از جهتی رازِ این تاریخ

است که مثل هر رازی، در عین آشکارگی، پنهان است و خود را در آن چه آشکار شده، پنهان می‌کنند.

۱۲- در سکنی‌بودن از طریق انقلاب اسلامی، همان شوقی است که انسان نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی در خود نگه می‌دارد. انسان می‌تواند در این اشتیاق و شوق، اقامت گزیند و هم‌چنان در سیر رجوع به حق قرار داشته باشد. این است سلوک عارفانه‌ی این دوران که انسان را همواره در مقام فکر و ذکر قرار می‌دهد و منشأ تقرب او به عالم معنا می‌گردد و افق آینده را همواره گشوده می‌یابد و از بی‌آیندگی و از آتش پوچی دوران آزاد می‌شود و منور به عطای حقیقت دوران خواهد شد و در این حال، «وقت» او وقت مبارک است. زیرا فضای فتوح و گشودگی برای او فراهم شده و مسئول به زبان آوردن آن وقت گشته، با واژگانی بس مبارک که در آن واژگان، انسان ماورای گذشته و آینده، در «حال» با حقیقت دوران روبه‌روست و آنچه را یافته است به طریقی ماندگار در خانه‌ی قرب، وسعت می‌دهد و به بنیاد تاریخی که شروع شده و زندگی را در عین قدسی‌بودن، قوام بخشیده، می‌اندیشد.

۱۳- آیا نمی‌توانیم با پاسخ به ندای وجود در جمال حقیقت، دوران تاریخی خود را بنیاد نهیم؟ و به ندای «وقت» این ملت گوش سپاریم و آن را به کلمات درآوریم و آن را مبنای تاریخ این ملت بگردانیم؟ تا تاریخ وحدت و تفاهم که راز نجات از همه‌ی دوگانگی‌ها و کینه‌هاست گشوده شود.^۳ مثل کاری که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا انجام دادند و اصحاب را متوجه‌ی «وقت» تاریخی‌شان نمودند و آن وحدت چشم‌گیر و آن یگانگی فوق‌العاده را در روز عاشورا همه با هم رقم زدند. مثل اوایل انقلاب اسلامی که همه به حواله تاریخ قدسی خود رو کردند و ما هرگز آن گشودگی

^۳ - «وقت» حالتی است که انسان‌ها در حضور حقیقت قرار می‌گیرند. لحظه‌ای از تاریخ یک ملت است که قرن‌ها استمرار می‌یابد و مبنای بنیاد یک قوم واقع می‌شود، چیزی که در یاد و خاطره‌ها می‌ماند و به انسان معنا می‌دهد.

را فراموش نمی‌کنیم و تا آخر در عهدِ با آن به حیات خود معنا خواهیم داد. این است باقی ماندن بر عهد و خاطره‌ای که برای هر ملتی گشوده می‌شود تا راه را گم نکند. مردم در اوائل انقلاب به منشأ تاریخی خود اقبال نمودند و آن را حس کردند و ما باید دائماً متذکر آن باشیم. این، آن فطرتِ تاریخی ماست که باید همواره با آن زندگی کنیم. این، آن آینده‌ی تاریخی ماست که ما را در بر گرفته و چون ما را در بر گرفته، از آن غفلت می‌کنیم و وظیفه‌ی صاحبان فکر و ذکر است که متذکر آن به قوم خود باشند و آن قوم را به ژرفای وجود خودشان آگاه کنند. این، آن چیزی است که جانِ انسان‌ها می‌طلبد و در عین حال دائماً از آن غفلت می‌کنند و فراموش می‌کنند که در وجود خود آن را پذیرفته‌اند.^۴

۱۴- رویکردِ حقیقت به سوی فطرتِ تاریخی ماست که ما را در بر گرفته است. کیست که در جان خود از رویکرد به سوی حقیقت، رویگردان باشد و بدان رضایت ندهد؟ وظیفه‌ی متفکران واقعی آن است که قدرت توجه به امر قدسی را به مردمان برگرداند و نگذارند روزمرگی‌ها آن‌ها را برآید. چنین کسانی خویشاوندانِ اصلی حقیقتِ قدسی دوران‌ها می‌باشند.

۱۵- تبیین حقیقی قرب و بُعد در این تاریخ به عهده‌ی خویشاوندانِ اصلی حقیقتِ قدسی دوران است که حقیقتاً متفکرانِ اصیل جامعه‌شان می‌باشند، برای درک آنچه جامعه‌ی آن هست ولی به آن خودآگاهی ندارد، در تبیین حقیقتی قرب و بُعد جامعه آماده‌ی گوش سپردن به امرِ قدسی دوران خود می‌شود.

^۴ - غفلت از حقیقت وجودی به همان معنایی است که حضرت حق می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/ ۶۰ و ۶۱) آیا ای فرزندان آدم! مگر تعهد نکردید شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکار است و به‌خوبی در عمق جان خود آن دشمنی را احساس می‌کنید و بنا بود مرا پرستش کنید که این، راه مستقیم و گشوده به سوی حقیقت است.

۱۶- رجوع به منشأ بدون تذکر امکان‌پذیر نخواهد بود و تذکر، تذکر به آن چیزی است که ما در پیش خود داریم و ما را نگه می‌دارد و به ما عطا شده است. التفات به آن، نوعی از تفکر است که آن ماورای تعقل می‌باشد و ما امروز به همین معنا از تفکر نیازمندیم، یعنی التفات به حقیقتِ دوران.

۱۷- اگر به آن نوع تفکر که التفات به حقیقت دوران ماست دست یابیم، همدیگر را می‌فهمیم و تفاهم صورت می‌گیرد، زیرا تفکر با گشوده‌شدن نسبت به امری ممکن است که ما در پیش خود داریم و ما را نگه می‌دارد، هرچند مثل دیوارِ مقابل ما به ما نزدیک نیست، ولی از هر امری در نزد ما حاضرتر است، دیدار می‌نماید و پرهیز می‌کند و ما را به سوی خود می‌کشاند تا در سلوک تاریخی خود وارد شویم و همسخنی بین آموزگار و شاگرد در مناسبتی راستین به میان آید تا واژه‌ها در وسعتی بیکران و با اشاراتی بس متعالی با ما سخن بگویند، نه همانند سخنان سطحی و باورهای یک‌سویه که به هیچ حقیقتی اشاره ندارند و تنها واجد یک معنا باشند. باورِ یک‌سویه باوری است که به ذات و حقیقت امور نظر نکرده است، این باور از تفکری که التفات به آن چیزی است که در پیش ماست، غافل است. بلکه با سوژه‌کردن همه چیز از حقیقت روی می‌گرداند و ما در آن صورت همواره از تفکر محروم می‌مانیم و جامعه هرگز به ساحت اصیل تفکر دست نمی‌یابد.

در تفکر است که ذات ما بر ما گشوده و آشکار می‌شود و ما را به فکرکردن فرا می‌خواند. و این در صورتی ممکن است که انسان متذکر آن چیزی باشد که در پیش خود دارد و او را فراگرفته و درونی‌ترین بُعد اوست. در این رابطه، تفکر به ما عطا خواهد شد همچنان که گوش سپردن به آن ذاتِ بی‌صدای ما به ما عطا می‌شود. این گوش سپردن، گوش سپردن به آن چیزی است که ما مشتاق آن هستیم و این حضور قلب و جمعیت خاطر نسبت به چیزی است که ذات ما آن‌ها را در بر گرفته و آن‌ها ذات ما را در بر گرفته‌اند. و

از این جهت است که تفکر با پریشانیِ خاطر نسبتی ندارد و اگر پریشانیِ خاطر در صحنه است، به جهت آن است که از سرچشمه‌ی تفکر دور شده‌ایم.

۱۸- تفکر حقیقی در عصر انقلاب اسلامی نظر به گشایشی است که در افق تاریخ این ملت سوسو می‌زند، تفکر یعنی چشم‌انداختن به آن افق که با تذکر به وجود آن گشوده می‌شود و از آن طریق حجاب‌های سهم‌گینِ عصرِ مدرن شکافته می‌گردد. وظیفه‌ی متفکران در این عصر آن است که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را پاس دارند و آن را از سوء تفسیرهای جریان‌های لیبرال و روشنفکر و متحجر نجات دهند.

۱۹- حضرت علی علیه السلام عقل را به مطبوع و مسموع تقسیم کردند و متذکر شدند که عقل مطبوع مقدم بر عقل مسموع است و اگر عقل مطبوع در میان نباشد، عقل مسموع به کار نمی‌آید. می‌فرمایند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» علم دو دسته است: علمی که از درون تو می‌تراود و علم مسموع که از خارج شنیده می‌شود و علم مسموع یعنی علم اکتسابی فایده‌ای ندارد مادامی که با علم مطبوع هماهنگ نباشد.

۲۰- چیزهایی هست که درون ما از آن‌ها با خبر است و به راحتی نمی‌توان با واژه‌های عادی آن‌ها را بیان کرد، همواره بخشی از آن‌چه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند.

۲۱- قبل از آن که بخواهید فکر کنید به چه چیزی باید باور داشته باشیم، آن باور آن‌جا هست و اگر بخواهیم به این فکر کنیم که به چه چیز باید باور کنیم، خیلی دیر رسیده‌ایم.

۲۲- اندک‌اندک حرف‌هایی از درون به گوش خواهد رسید و زبان مناسب آن دریافت، به تدریج از راه می‌رسد و واژه‌های مناسب آن دریافتِ بسیط ظهور می‌کند و جهان از نو وصف می‌شود.

۲۳- ما انسان‌ها از ناتمام‌بودن خود آگاهیم، زیرا واژه‌ای نمی‌یابیم که بتواند تمام حقیقت را بیان کند. هیچ گفته‌شده‌ای تمام حقیقت نیست و عملاً تمام حقیقت هیچ مصداق ندارد، همیشه بخشی از آن چه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند.

۲۴- رخداد هرمنوتیکی یعنی فهم تفسیری که هرکس از خود دارد، محصول و آفریده‌ی هر فرد انسانی و یا همه‌ی انسانیت نیست، بلکه این‌ها از پیش داده شده است، ما در آن واقع می‌شویم، نه این که من اراده کنم فهمی از خود داشته باشم. در بستر سنت مواد و عناصری هست که من خود را در داخل آن‌ها می‌یابم به همان معنایی که ما هیچ کدام معنای عشق را ابداع نکرده‌ایم، همان‌طور که معنای دانش و ایثار و خوب و بد را ابداع ننموده‌ایم. در دل این‌ها است که من از خود معنایی می‌یابم و می‌توانم آن‌ها را نقد کنم بدون آن که بتوانم به کلی از آن‌ها بیرون آیم.

توانایی انسان در آن حد است که بتواند خود را با پیش‌داده‌ها هماهنگ کند.

تجربه‌ی فهم خود در انسان موجب داخل‌شدن در قلمرو رخدادی است که در آن حال یک امر معنادار بر انسان حاکم می‌شود و آن امر معنادار از طریق نشان‌دادن خودش به من خطاب می‌کند و من متوجه می‌شوم باید خود را با آن تنظیم کنم، به آن معنا که فهم و تفسیر، یک امر معنادار است و من آن معنا را از آن خود می‌کنم و می‌پذیرم و حاضر می‌شوم با آن زندگی کنم.

ما انسان‌ها به عنوان و به مثابه‌ی فهمندگان، در داخل قلمرو رخداد حقیقت قرار داده شده‌ایم و عشق و دانایی و ایثار و غیره مثل گل و آسمان برای من معنادار می‌شوند و این است معنای داخل‌شدن در قلمرو رخداد حقیقت. قبل از آن که بخواهی فکر کنی به چه چیزی باید باور داشته باشم، آن باور آن‌جا هست و اگر بخواهیم به این فکر کنیم به چه چیز باید باور کنیم در آن صورت خیلی دیر رسیده‌ایم.

۲۵- از آن جهت که زبان بر اساس اجتماع و تاریخ شکل می‌گیرد، انسان تمام آن‌چه را که می‌تواند با زبان گفت، نمی‌تواند بگوید و از این جهت ناقص است لذا همیشه ناگفته‌ها و ناشنیده‌هایی وجود دارد حتی در رابطه با موضوعاتی که قبلاً نیز از آن‌ها سخن گفته شده، افق جدیدی برای نگاه به آن موضوعات پیش می‌آید. پس عالم زبان انسانی بی‌کرانه است و باب گفتگو هرگز بسته نمی‌شود و این‌طور هم نیست که در گفتگوهای انسانی از موضوعات فراتر از زمان و مکان نمی‌توان سخن گفت مثل سخن گفتن در مورد خدا، ولی آن‌چه می‌یابیم حرف نهایی نیست و همه‌ی آن‌چه در مورد خدا گفته‌ایم همه‌ی آن نیست که می‌توان گفت.

۲۶- امثال مولوی انسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد که در زمان و مکان زندگی می‌کند و نه انسان ماورائی، می‌گوید:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| اندک اندک جمع مستان می‌رسد | اندک اندک می‌پرستان می‌رسند |
| دلنوازان، ناز نازان در ره‌اند | گل‌گذاران از گلستان می‌رسند |
| اندک اندک زین جهان هست و نیست | نیستان رفتند و هستان می‌رسند |
| سیر خَمْش کردم که آمد خان غیب | یک بتان با آب دستان می‌رسند |

و این نشان می‌دهد که سخن گفتن و یا نوشتن بی‌ارتباط با زمان نیست و در روند زمان به‌وجود می‌آید و پدیدارشدن‌اش تدریجی‌الوجود است و فهمیده‌شدن زبان هم زمانی است. از یک طرف عنقا شکار کس نشود و از طرف دیگر اگر به شکار آن نرویم در پوچی می‌مانیم، زیرا فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» و اندک اندک حرف‌هایی از درون به گوش خواهد رسید و زبان به تدریج از راه می‌رسد و واژه‌ی مناسب ظهور می‌کند و جهان از نو وصف می‌شود. به گفته‌ی مولوی:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| کان قندم نیستانِ شکرَم | هم زمن می‌روید و من می‌خورم |
| علم تقلیدی و تعلیمی ست آن | کز نفور مستمع دارد فغان |
| چون پی دانه نه بهر روشنی ست | همچو طالب علم دنیایِ دنی ست |

۲۷- در نظر به انقلاب اسلامی به‌عنوان رخدادی تاریخی باید نحوه‌ی تجربه‌ی چنین رخدادی را در خود به‌وجود آوریم. تجربه‌ی چنین واقعیاتی بیرون از روشی که از طریق منطق با واقعیات روبه‌رو می‌شویم. تجربه‌ی رخدادهای تاریخی مثل تجربه‌ی زیباشناسانه است که نوعی فرارفتن از هرگونه قاعده‌مندی است که از طریق قواعد منطقی نمی‌توان آن را یافت.

۲۸- تجربه‌ی انقلاب اسلامی به‌عنوان رخدادی تاریخی در زیست‌جهانی که در آن هستیم برای ما رخ می‌دهد، مثل هر تجربه‌ای که گونه‌ای از تاریخ‌مندی است و با روبه‌روشدن با حادثه‌ها متوجه حضور تاریخی آن می‌شویم ولی نه با فهم متافیزیکی که قدرت به چنگ آوردن چنین رخدادی را ندارد، زیرا پدیده‌ای نیست قابل تفکیک از دیگر پدیده‌ها، مثل تجربه‌ی زیباشناسانه افق‌های تازه‌ای را می‌گشاید. در روبه‌روشدن با صحنه‌هایی که مربوط به انقلاب اسلامی است مثل ایثارها و مبارزات و شهادت‌ها و راهپیمایی‌های مربوط به انقلاب، افق جدیدی در مقابل انسان گشوده می‌شود مثل پرتاب‌شدن انسان در جهانی بی‌کرانه که این شکل‌گیری فهم است در تاریخ. این فهم، فهمی نیست که قابل توضیح با معرفت‌شناسی باشد، ادراکی است که قابل توضیح با منطق نیست و در عین حال فهمی است که همگان را در برمی‌گیرد و به تعبیر گادامر «کامون سنس» است و باید آن را پرورش داد.

۲۹- امر تاریخی مثل امر زیباشناسانه معرفت‌بخش است و ارزش معرفتی دارد، به شرطی که گمان نکنیم معرفت منحصر به امر ریاضی‌مند است. امر تاریخی و تجربه‌ی تاریخی چیزی است که معرفت‌شناسی تنادیه‌اش می‌گیرد ولی وجهی از وجود است و قابل درک، اما نه با عقل متافیزیکی.

۳۰- وقتی متوجه باشیم حقیقت وسیع‌تر از آن چیزی است که در علم تجربی رخ می‌دهد. تجربه‌ی تاریخی را امری ذوقی و غیر معرفت‌بخش نمی‌دانیم. این به جهت آن است که معرفت را منحصر به مفاهیم ذهنی می‌دانیم.

۳۱- گادامر فهم پوئتیک را مثال می‌زند که در جای خود قاعده‌مند است ولی عنصری است بیرون از توضیح، بلکه در مثال و نمونه بروز می‌کند مثل فهم انقلاب فرانسه که تکرارناپذیر است.

۳۲- اساس جهانی که ما از پیش در آن قرار گرفته‌ایم با ادراک حسّی آغاز می‌شود^۵ و در قاعده و روش در نمی‌آید و این نیز گونه‌ای از معرفت است. معرفت، امر هنری و تاریخی از نوع آن معرفت است که هر کدام برای خود امر یگانه‌ای هستند بدون آن که در قالب یک قاعده در آیند.

۳۳- معرفت حاصل از علوم تجربی اساساً با ذهن و با امر ابژکتیویتی سر و کار دارد و باید هم چنین باشد. اشکال از آن‌جایی است که در دوره‌ی مدرن، فهم تاریخی و فهم پوئتیک از حوزه‌ی معرفت بیرون رانده شده و ذوق و احساسی که انسان با حضور در تاریخ در خود می‌یابد، به عنوان معرفت دیده نمی‌شوند. زیرا در فهم امر تاریخی هر ناظری خودش شرکت‌کننده در فهم آن امر است. ما در تاریخ هستیم و تاریخ را می‌فهمیم و این اتحاد بین نظر و عمل است، به این معنا کسی نمی‌تواند از تاریخ فاصله بگیرد و اساساً در تاریخ است که امر تاریخی فهمیده می‌شود و این در دوره‌ی مدرن مورد غفلت قرار گرفته است.

۳۴- پیوند اجتماعی نظم و قاعده دارد و کم و بیش می‌توان ظواهر این نظم را شناخت، اما نظم و قاعده‌ی اجتماعی شبیه یا از جنس قواعد نظم مکانیکی نیست و با دستوالعمل این

^۵ می‌توان گفت جهانی که ما از پیش در آن قرار گرفته‌ایم و فهم از آن آغاز می‌شود، یک امر استعلایی است و فراچنگ نمی‌آید و به‌عنوان امری ایده‌ال همیشه باقی است.

شخص یا آن گروه مقرر نمی‌شود، نظم اجتماعی در زبان و بنابر این در وجود همه‌ی آدمیان است، پس از آن که رجوعی به جانان پیدا کردند از درون جان آنان برمی‌آید و در قول و فعل‌شان سریان می‌یابد. اگر این رشته اتصال در شعر و تفکر قطع شود روابط عادی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هم خلل می‌بیند و بدینی و بی‌اعتقادی نسبت به دیگران و بیگانگی با خویش و خویشاوند و در نتیجه خودبینی و خودخواهی و پشت کردن به ذکر و فکر و راه دادن به کین و کین‌توزی و غلبه‌ی دروغ بر زبان، امری شایع و عادی می‌شود. و انقلاب اسلامی همان راهی است که ما را از این معضل می‌رهاند به شرطی که متوجه باشیم می‌توانیم با تاریخ خود فکر کنیم.

۳۵- دست‌آورد انقلاب اسلامی به معنای حضور تاریخی آن، طوری است که نمی‌توان ایده‌های خاصی که آن را به صحنه آورده است را نادیده گرفت. ایده‌ی عبور از سیطره‌ی فرهنگی سکولاریته و لائیتسه، و بدین لحاظ نه فاشیسم حاصل انقلاب فرانسه است و نه داعش حاصل انقلاب اسلامی و نه ملاعمر نمونه‌ای از شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه». و این نوع برخورد به رخدادهای بزرگ و انسان‌های بزرگی که تقدیر تاریخی زمانه‌ی خود را می‌شناسد، تقلیل دادن آن رخدادها و آن اشخاص بوده و خبر از عدم درک کشف تاریخی دارد.

۳۶- تربیت غربی در کشورهای جهان سوم انسان‌هایی می‌پروراند که نسبت به غایات کلی نظام خودشان بی‌تفاوت‌اند هرچند به احکام شرع مقید باشند. در حالی که در عقل انقلاب اسلامی مسئولیت اجتماعی برای افراد امر مهمی است و آن نتیجه‌ی تحقق‌یافتگی انسان در تاریخ زمانه‌ی خود است. در این درک است که گروه‌های مختلف معتقد به عقل انقلاب اسلامی می‌توانند در کنار هم قرار گیرند.

۳۷- انقلاب اسلامی چنانچه برای افراد به صورت حقیقت دوران ظهور کند، جزو وجود انسان می‌شود، طوری خواهد شد که انسان یارای دست‌کشیدن از آن را ندارد، حتی

اگر به قیمت جاننش تمام شود. و این مشروط بر آن است که با انقلاب اسلامی بتوان رابطه‌ی وجودی و اِشراقی برقرار کرد در آن حالت است که انسان خود را در آغوش انقلاب اسلامی احساس می‌کند، به طوری که تمام او را در بر گرفته و افق وجود او را آن‌چنان پر کرده که هیچ آینده‌ای را بدون آن نمی‌نگرد.

۳۸- چیزی در این تاریخ به نام انقلاب اسلامی به ما داده شده است که تنها از طریق آن می‌توانیم از بحران‌هایی که حاصل غرب‌زدگی‌مان است، رها شویم. تنها در این راه بودن است که می‌توانیم به تعادل لازم بیندیشیم و آن را بیابیم.

۳۹- درکِ تاریخی امر بسیار مهمی است و بصیرتی را به همراه می‌آورد که از طریق آن بصیرت، هم حوالتِ تاریخی خود و هم محدودیت‌های خود را می‌یابیم.

۴۰- در مرحله‌ی خودآگاهی نسبت به انقلاب اسلامی از آن‌چه بر ما می‌گذرد خیردار می‌شویم و این در مسیر رجوع به انقلاب اسلامی خود به خود پیش خواهد آمد.

۴۱- باید از خود پرسید انقلاب اسلامی در این تاریخ یک مسئله است که باید آن را فهمید؟ و یا یک «راز» است که باید به آن تقرب جست؟ روحیه‌ی انتزاعی و جزمی، انقلاب اسلامی را یک مسئله می‌داند که باید برای خود حل کند و در تملک آورد و بر آن حکم براند. زیرا به گمانش آن را در دست خود دارد ولی در برخورد با انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت، دیگر انسان بین خود و آن رخداد، دوگانگی احساس نمی‌کند بلکه در نسبت با آن تمایل سوژه و اُبژه از بین می‌رود و نوعی یگانگی در جان خود نسبت به آن می‌یابد به طوری که جان او انقلاب اسلامی می‌گردد و در چنین بستری «شهادت» برای دفاع از انقلاب ظهور می‌کند و این غیر از آن است که یک سرباز مطابق قانون برای دفاع از وطن به جبهه می‌رود.

۴۲- ابتدا انقلاب اسلامی به عنوان اراده‌ی الهی که در این تاریخ باید محقق شود در جان انسان‌های این تاریخ به صورت علم حضوری هست و مطابق آن عمل می‌کنند و سپس در یک خودآگاهی به صورت علم حصولی می‌تواند از آن گزارش دهد و آن را توصیف کند.

گزارش، چیزی را آشکار می‌کند که از قبل برای گزارش‌گر آشکار شده و وقتی مخاطب آن را درک می‌کند که فهمی اجمالی از آن در تاریخ و زیست جهان خود داشته باشد و گذشته‌ی تاریخ خود را به این معنا، تاریخ خود نمی‌داند تا در انتزاعیات به سر برد و بلکه به دین الهی گذشته پای‌بند نیست تا خدای دین جدید با او سخن بگوید و آن‌چه باید آشکار شود، آشکار گردد.

۴۳- وقتی افق تاریخ روشن است هر اندیشه‌ای که اظهار شود اذهان مستعد را برمی‌انگیزد که در آن تأمل و تحقیق کنند و راه بجویند. سخنی که با جان‌ها مناسبت ندارد مورد اعتنا قبول نمی‌شود.

۴۴- در تاریخی که جهت انسان‌ها در یک شهر سرنوشت‌ساز شده است و زندگی شما بدان استفاده از ماشین سواری ناممکن شده و از این طریق شما در آلوده کردن هوا بی‌نقش نیستید، باید طور دیگری فکر کرد و خود را با اموری متفاوت نسبت به زندگی گذشته روبه‌رو دید. در این حال معنای حکومت با معنای دینداری گره خورده است از آن جهت که انسان مؤمن نسبت به آن‌چه در روبه‌رو دارد نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و انقلاب اسلامی برای معنابخشی به انسان این دوران است در فضای دین‌داری.

۴۵- هر تاریخی ظاهر و باطن خاص خود را دارد و مردم معمولاً به ظاهر آن توجه می‌کنند. همان‌طور که باطن تاریخ تجدد تاریخ قدرت بشر است، باطن تاریخ انقلاب اسلامی، تاریخ عبودیت بشر است در مقابل توحیدی که امامان شیعه متذکر آن بودند و از

این جهت این تاریخ با باطنی‌ترین بُعد انسان سخن می‌گوید زیرا بسط قدرت به معنی کامل شدن نیست.

۴۶- با ظهور انقلاب اسلامی، تحول بنیادین در وجدان سیاسی - اجتماعی مردم ما پدید آمده که در إزاء آن به آزادی و برابری سیاسی می‌اندیشند و به دنبال شرایطی جهت تحقق آن می‌باشند و از دیانت در این تاریخ چنین انتظاری دارند زیرا جوهر انسان، آزادی و اختیار است و با آن ساخته می‌شود و مقصد دین نیز جز ساخته شدن انسان نیست و انقلاب اسلامی در این راستا به این تاریخ قدم گذاشته است.

۴۷- به همان معنایی که کلّ بر جزء مقدم است و افراد با امام‌شان محشور می‌شوند، باید متوجهی حاکمیت روح انقلاب بر افراد مختلف باشیم - به همان معنایی که جامعه، هویتی غیر از هویت افراد دارد- پس آن‌هایی که تنها به نفع شخصی خود می‌اندیشند عملاً از تاریخ خود و از هویت اجتماعی‌شان بیرون می‌افتند. اینان نتوانسته‌اند بین اراده‌ی آزاد فردی خود با هویت ضروری اجتماع جمع کنند که این با بلوغ عقل اجتماعی میسر می‌گردد و در آن است که انتخاب‌های فردی انسان به وسعت هویت اجتماعی او گسترده می‌شود و به یک معنا اراده‌ی او با اراده‌ی الهی یکی می‌شود زیرا از خودخواهی‌های خود آزاد شده و آزادی را به معنای حقیقی خود احساس می‌کند. انسان در آن حال به اراده‌ی آزاد رسیده، در چنین فضایی نحوه‌ای از اراده‌ای مشترک بین افراد جامعه احساس می‌شود و هرکس خود را در دیگری می‌یابد و شرایط تحقق چنین جامعه‌ای را انقلاب اسلامی فراهم کرده است که در آن کلی مقدس میدان ظهور نیات معنوی جزءها می‌شود و سیاست و دیانت به هم می‌رسد مثل نزدیکی ایمان و عمل برای قرب هرچه بیشتر به خداوند.

۴۸- شما در مطالعه‌ی هایدگر می‌خواهید پدیده‌ها را درست بنگرید و گرنه آن مطالعات، تنها برای ما محفوظاتی بیش نخواهد بود.

طبق حیث التفاتی آگاهی، آگاهی به چیزی است و گرنه آگاهی به پدیده نیست بلکه یک نوع فهم انتزاعی است. حال در نسبت با واقعیت انقلاب اسلامی اگر آگاهی درستی نداریم عملاً در عالم بی آگاهی به سر می‌بریم.

آگاهی، متعلق می‌خواهد و آن چیزی که آگاهی را آگاه می‌کند آگاهی به «وجود» است در آینده‌ی تاریخ. و این است رخدادِ فهم، و در این حالت شناخت واقع می‌شود و همبستگی بین انسان و واقعیت شکل می‌گیرد.

۴۹- متفکرانِ امروزین را باید به شیوه‌ای بفهمیم که خود را با «وجود» در تاریخِ امروزین که همان جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است، به فهم رسانده‌اند، آن‌هم نه وجود به معنای یک مفهوم مطلق، بلکه وجود به معنای ظاهر بودن مثل ظاهر بودن زیبایی در یک اثر هنری.

۵۰- ارتباط شهداء با انقلاب، ارتباطی حضوری و تودستی است و ارتباط طرفداران انقلاب که در حدّ شهداء نیستند، ارتباطِ ثانویه و پیش‌دستی است که البته این ارتباط به اصالتِ نوع اول نیست بلکه ارتباطِ تماشاگرانه با انقلاب است، نه ارتباطِ بازیگرانه.

۵۱- ما، در مسیر بالندگیِ خود باید بدانیم از چه چیزهایی عبور کنیم و به چه چیزهایی رجوع داشته باشیم تا در بی‌آیندگی و بی‌تاریخی قرار نگیریم. از طریق انقلاب اسلامی و سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» اشاراتی در این تاریخ به میان آمده است که زبانِ تفکر انتزاعی، توانِ ارائه‌ی آن را ندارد و زبانِ احساسات معمولی نیز آن را می‌کاهد، نیاز به زبانی داریم که حقیقت را در این تاریخ نشان می‌دهد و این با نزدیک شدنِ حقیقت و تاریخ ممکن است، به همان معنایی که قرآن توصیه می‌کند سیر در زمین بکنید و رازِ سقوط جوامع و تمدن‌هایی که نسبت خود را با حقیقت شکل نداده‌اند را، بیابیم.

۵۲- معلّمان دینداری مردم باید مواظب باشند چگونه در این تاریخ حاضر گردند که سخنگوی عقاید و ارزش‌های بنیادین آن‌ها گردند و نه ادامه‌ی مشهوراتی که اشاره به فرهنگی دارد که انقلاب اسلامی آمده است از آن عبور کند.

آن‌هایی که با اصول عقاید سنتی می‌خواهند مردم را به راه راست هدایت کنند و نظر به نزدیکی حقیقت و تاریخ از طریق انقلاب اسلامی ندارند، یقیناً کارشان ادامه خواهد داشت ولی عمیقاً نقش‌شان تقلیل می‌یابد. زیرا آن‌چه اکنون انقلاب اسلامی را شکل داده به این معنا نیست که می‌تواند آینده را شکل دهد.